

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## معرفت در نوبت سوم کشف الاسرار

استاد راهنما:

دکتر تقی پورنامداریان

استاد مشاور:

دکتر سهیلا صار

نگارش:

ویدا علی عسگری

بهار

## تقدیر و تشکر

از استاد گرامی جناب آقای دکتر تقی پورنامداریان که راهنما بنده را در این پایان نامه بر عهده داشتند بسیار سپاسگزارم و از زحمات ایشان قدردانی می کنم و نیز از استاد محترم سرکار خانم دکتر سهیلا صارمی که صمیمانه مرا در این امر یاری نمودند و از توصیه های ارزشمند خود بهره مند ساختند کمال تشکر را دارم و از ایزد منان برای ایشان سعادت و کامیابی خواستارم .

## فهرست مطالب

چکیده ..... ۳

پیشگفتار ..... ۵

### فصل اول : سیر تاریخی مفهوم معرفت

۱۳ .....  مفهوم علم ، معرفت و عرفان

۲۴ .....  تفاوت علم و معرفت و ارتباط آنها

۳۲ .....  آلت کسب معرفت

۳۲ ..... - عقل : عاجز از کسب معرفت

۳۷ ..... - معرفت : عنایت و موهبتی الهی

۴۱ .....  ویژگی و نشانه های معرفت

۴۱ ..... - کمال معرفت : عجز از شناخت

۴۲ ..... - حیرت

۴۳ ..... - عشق و محبت

۴۸ ..... - وصف ناپذیر بودن معرفت

۵۰ ..... پی نوشت

### فصل دوم : معرفت از نگاه میبدی

۵۶ .....  نظری اجمالی به کشف الاسرار

۶۰ .....  معرفت و مفهوم آن در کشف الاسرار

۶۱ ..... - معرفت : موهبتی الهی و عنایت حق

۶۵ ..... - وابستگی تحصیل معرفت به تعریف حق

۶۶ ..... - ارتباط معرفت و نور

۷۰ ..... - بنده : عاجز از کسب معرفت

۷۰ ..... - محال بودن معرفت حق

۷۲ ..... - زوال ناپذیری حیات معرفت

۷۲ ..... - عقل : عاجز از کسب معرفت

۷۳ ..... - معرفت امری اجباری یا اختیاری ؟

۷۹ ..... - ارتباط عشق و معرفت

۸۲ .....  نگاه میبدی به شریعت و حقیقت (علم و معرفت)

۸۶	ارتباط یقین و معرفت	□
۹۲	آثار معرفت	□
۹۳	۱. اقرار به توحید و یگانگی خداوند	
۹۸	۲. پذیرش اسلام	
۱۰۱	۳. دریافت ایمان قلبی	
۱۰۴	۴. اخلاص	
۱۰۶	۵. مستولی شدن ذکر بر وجود عارف	
۱۰۹	۶. رسیدن به قرب حق تعالی	
۱۱۱	۷. تقوا	
۱۱۴	۸. توکل	
۱۱۷	۹. مکاشفه	
۱۱۸	۱۰. عارف از نظر میدی	
۱۲۶	نتیجه گیری	
۱۲۹	پی نوشت	
۱۳۶	کتابنامه	
۱۳۹	فهرست آیات قرآن	
۱۴۱	فهرست احادیث و عبارات عربی	
۱۴۳	فهرست موضوعات	
۱۴۴	فهرست اعلام	
۱۴۵	چکیده انگلیسی	

## چکیده

آن چه در این پایان نامه مورد بحث قرار گرفته است مفهوم معرفت و مضامین مرتبط با آن است و همچنین بررسی تفاوت علم با معرفت از مباحث اصلی گفتار ما می باشد .

این که ثمره ی علم ، کشف امور دنیوی و وسیله ی کسب آن عقل است ، در حالی که معرفت به امور ماوراءالطبیعه و عالم ازلی تعلق دارد و آلت ادراک آن دل و قلب است و از راه کشف و شهود و اشراق حاصل می گردد و هنگامی که نور معرفت در دلی بتابد هدایت ازلی و قرب حاصل می گردد . این معرفت موهبت و اعطایی ربّانی است که پروردگار به هر که خواهد اعطا می کند و کمتر به جهد و ریاضت بستگی دارد ، چرا که بنده عاجز از کسب آن است و فقط به تعریف حق است .

موضوع دیگر این که معرفت به عشق حاصل می گردد و با محبت و عشق الهی رابطه ای نزدیک دارد ، هر چه عشق بیشتر ، معرفت بیشتر و هر چه معرفت افزون گردد بنده عاشق تر می شود . فنا و نیستی ، ذکر محبوب ، قرب الهی ، مکاشفه و معاینه و نیز تقوا و صبر و توکل و ... از ثمرات معرفت است و هنگامی که عارف متصف به این صفات می گردد خداگونه می شود و تاج کرّمنه و مقام خلیفه الهی برآزنده ی او می گردد .

و این ها خلاصه ای از مباحثی است که میبدی در نوبت سوم کشف الاسرار با قلمی زیبا و دلنشین به آن ها پرداخته است ، تعبیر عرفانی سراسر تفسیر عرفانی او را مزین

ساخته اند و معرفت گل سرسبد این تعابیر و از اصول اصلی گفتار اوست که در حد توان  
و امکان در متن مورد بررسی قرار گرفته است ، امید است که حق مطلب ادا شده باشد .

### **کلید واژه :**

معرفت ، عشق ، دل ، علم ، عقل ، عنایت .

## پیشگفتار

پیش از هر سخنی در باب معرفت که موضوع اصلی بحث ما می باشد، بهتر است نگاهی به این حدیث قدسی بیندازیم تا به رموزی پنهان در معرفت دست یابیم: خداوند باری تعالی می فرماید: "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأُخْبِتُ أَنْ أَعْرَفَ" گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم مرا بشناسند.

با توجه به معانی نهفته در این حدیث آن چه برای ما مشخص می شود، نخست این است که سرّ خلقت آدم و آدمیان کسب شناخت و معرفت است و بندگان می بایست این کنز مخفی را بشناسند و به آن معرفت یابند زیرا در این صورت راز خلقت خود را نیز دریافته اند و دیگر این که بناء این معرفت بر عشق استوار است چرا که خداوند می فرماید: "أُخْبِتُ أَنْ أَعْرَفَ" ، خداوند عاشق است بر معرفت بندگان. پس هنگامی که این معرفت حاصل شد بنده نیز عاشق می گردد و این عشق بین بنده و خداوند به نهایت می رسد: "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" ، و این موضوع را تمامی عرفای ما درک کرده اند و مکرراً به آن اشاره نموده اند که محبت و عشق ثمر و نتیجه ی معرفت است و بنده ای که معرفت ندارد به عشق و محبت حقیقی دست نمی یابد چرا که محبت خدای - تعالی - از معرفت خدای - تعالی - حاصل می گردد و در متن گفتار کاملاً به این موضوع پرداخته شده است. مورد دیگری که در باب معرفت در بحث ما مورد بررسی قرار گرفته است ، این است که اکثر عرفا معرفت را چون نوری می دانند که عارف باید به این دریای نور متصل گردد و

ثمره ی آن این است که در پرتو این نور او به یقین، الهام، فراست، بصیرت و حکمت دست می یابد، که البته دست یابی و کسب این نور با اذکار و ریاضات بنده ارتباط مستقیم دارد و هرچه سالک بر خلوت و ذکر و مجاهده ی خود بیشتر مداومت کند آن انوار نیز قوت بیشتر می گیرند و از انوار کم آغاز می شود تا این که به صورت شعله آتش و سرانجام به صورت خورشید بر او جلوه می کند و عرفا معتقدند این نور حقیقی که بر بندگان خاص خداوند و نیز انبیا می تابد و آن ها را از ظلمت جهل به نور علم و معرفت هدایت می کند همان حقیقت نور محمدیه است که این نور بر خاصان حق می تابد و آن ها را بهره مند می سازد و اولیاء الله منعکس کننده ی این نور حقیقی هستند و در واقع آیینه ی تمام نمای حقیقت و معرفت اند. در این هنگام عارف هر چه بیند به نور خداوند می بیند .

حال باید دید این معرفت از چه طریقی حاصل می گردد و راه ها و آلات کسب آن چه چیزهایی هستند . این موضوع، موضوع دیگری است که در بحث ما به آن پرداخته شده است .

از گفتار عرفا این گونه استنباط می شود که همه ی آن ها در این موضوع اتفاق نظر دارند که معرفت امری عطایی و موهبتی الهی است که در صورت درست بودن مقدمات سلوک به سالک روی می نماید .

این معرفت اول از معرفت نفس که همان خودشناسی است شروع می شود و سرانجام به معرفت حق یا خدانشناسی منتهی می گردد و سعادت آدمی در این معرفت خلاصه



می شود . عرفا معتقدند عنایت و عطای حق شامل هر کس شود بی هیچ وسیله و علتی به یک طرفه العین نور هدایت در دلش تابیدن می گیرد و سرّ معرفت بر او گشوده می گردد که این بستگی به عنایت ازلی و قبولیت بنده در بارگاه خداوند دارد . نکته ی دیگری که در این رابطه وجود دارد این است که تحصیل معرفت به تعرف حق وابسته است و عرفا معتقدند حق - تعالی - را نمی شناسد مگر کسی که خداوند او را شناسا گرداند .

آنها راهنما و دلیل معرفت خداوند را فقط خداوند می دانند چرا که حادث فانی قادر به شناخت قدیم نیست و تنها وسیله ی کسب معرفت حق تعالی را لطف و فضل و عنایت الهی ذکر می کنند . از نظر عرفا سرچشمه ی این معرفت دل بنده ی عارف است . این معدن و گنج الهی باید چون آینه ای پاک و صافی باشد تا بتواند جمیع صفات الهی را در خود منعکس کند . این معرفت نتیجه ی دلیل و استدلال و بحث و درس نیست بلکه از درون بینی و از راه کشف و شهود حاصل می گردد .

مطلب دیگر این که عرفا به دو معرفت یعنی تعریف و تعرف معتقدند که در نوع تعریف بنده از طریق دلایل و آیات به شناخت حق نائل می گردد و در نوع تعرف بدون هیچ واسطه ای خداوند او را عارف به خود می گرداند که البته لازم به ذکر است که در هر دو طریق ، تا عنایت و لطف خداوند نباشد ، بنده به معرفت دست نمی یابد .

مسئله دیگری که در باب آلات کسب معرفت در متن گفتار به آن پرداخته شده است ، مسئله عجز عقل از کسب معرفت حق تعالی می باشد . عرفا معتقدند عقل هیچ گاه

اسباب مناسبی برای دریافت معرفت نیست بلکه نیرویی از نیروهای نفسانی است که تنها معقولات را درک می کند و چون معرفت و بصیرت حق تعالی در حیطه ی امور ماوراء الطبیعه است عقل قادر به ورود به این حوزه نمی باشد و چون عقل محدث است جز بر مثل خود یعنی محدث راه نمی یابد . عقل هرچند که در شناخت و کسب معرفت کمک و راهبر است ولی به تنهایی وسیله ی کسب معرفت نیست .

گروهی از عرفا عقل را آلت بندگی و عبودیت می دانند نه وسیله ی وصال به حق و گروهی آن را عاجز می شمردند که تنها به عاجزی چون خود راه می برد و عقل را چون عاقل در رسیدن به معرفت نیازمند تعریف حق می دانند و معتقدند اگر عقل علت کسب معرفت بود هر عاقلی عارف می بود . آن ها حتی دلایل و حجج را نیز آلت کسب معرفت نمی دانند چرا که اگر دلایل علت بودند هر بنده ای که دلیل می دید عارف می گشت . پس آن ها عقل را برای امور دنیوی راهنما و دلیل خوبی می دانند و عشق را راه رسیدن به معبود ذکر می کنند.

آن چه در باب معرفت بسیار به آن اشاره شده است و ما به آن پرداخته ایم ، مسئله ی محال بودن امر معرفت است که عرفا معتقدند معرفت حقیقی فقط در علم ربوبیت است و فقط علم خداوند گنجایش این معرفت و شناخت را دارد ، زیرا آدمی که خاک و گلی بیش نیست هرگز قادر به شناخت خداوند نمی باشد و اگر تصور می کند به معرفتی دست یافته است آن توهمی بیش نیست و او به حقیقت مفتری است زیرا جلال احدیت از معرفت آب و خاک پاک و مستغنی است . و هنگامی که بنده پس از تمامی جهد و

تلاش و ریاضات پی می برد که عاجز از شناخت است به نوعی معرفت دست یافته است ، چرا که عرفا معتقدند عجز از شناخت و معرفت ، نوعی معرفت است . و زمانی که بنده به بصیرت و حکمت می رسد درمی یابد که هیچ گاه نمی تواند به معرفت حقیقی خداوند دست یابد . و این عجز از شناخت فقط از طریق بصیرت امکان پذیر است .

موضوع دیگری که همواره در ارتباط با معرفت مطرح می شود ارتباط معرفت با علم است که آیا این دو مقوله دارای مفهومی یکسان هستند و یا هر کدام موضوعی جداگانه برای بحث دارند و دیگر این که اگر تفاوتی با یکدیگر دارند این تفاوت در چه جنبه هایی به چشم می خورد . آن چه از لا به لای گفتار عرفا برمی آید این است که آنها متفق هستند که معرفت به امور جزئی و بسیط و علم به امور کلی و مرکب تعلق دارد ، بدین سبب نسبت به خداوند عرفت الله می گویند اما علمت الله را جایز نمی شمردند زیرا ذات خداوند مفهوم کلی و مرکب نیست بلکه مجرد و بسیط است اما در تفاوت علم و معرفت گروهی از عرفا علم را مقدمه و ضرورت برای کسب معرفت می دانند و معتقدند معرفت بدون علم محال است و علم بی معرفت وبال که هر کدام از این نظرات مفصلاً آورده خواهد شد. اما گروهی برای علم مقام و مرتبتی بالاتر از معرفت قائل هستند و معتقدند علم کاملتر و شاملتر از معرفت است به همین جهت خداوند را به علم می خوانند نه به معرفت : *فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* "

در مقابل این نظریه گروهی از عرفا معتقدند علم به امور ظاهری و دنیوی و معرفت به امور باطنی و ملکوتی تعلق دارد و برای معرفت ارزش و مقامی بیشتر قائل شده اند و این

گروه علم را چون پوسته و قالب و معرفت را مغز و حقیقت درونی و نهان در امور توصیف می کنند .

این گروه آلت درک علم را عقل و آلت درک معرفت را بصیرت ذکر می کنند و معتقدند هنگامی که انسان به بصیرت دست یابد عوالم غیب و امور ماوراء الطبیعه برای او گشوده می شود، پس محتوای معرفت را در حوزه ی امور و عوالم غیبی و دنیای ازل می دانند در حالی که عقل و محصول آن علم را ، متعلق به دنیای زمان و مکان می دانند پس به همین دلیل معتقدند عقل و علم قادر به ورود به دنیای ماوراء الطبیعه نیست .

نکته دیگری که در باب معرفت باید به آن اشاره کرد آثار و ثمرات معرفت است . معرفتی که برای عارف حاصل می گردد آثار و نشانه هایی دارد که عارف متصف به آن ها می گردد ، که ما در این جا به برخی از مهم ترین موارد آن آثار اشاره می کنیم : از مهم ترین آثار و ثمرات معرفت می توان به یقین اشاره کرد که آن را رؤیت عیان با نیروی ایمان نه با دلیل و برهان تعریف کرده اند و عرفا معتقدند یقین در دل بنده ی مومن مأوا دارد و هرگاه معرفت درست گردد یقین نیز ثابت می شود و آن را اساس معرفت و نهایت ایمان می دانند و برای آن مراتبی را ذکر می کنند : علم الیقین ، عین الیقین و حق الیقین .

که این مراتب با معرفت بنده رابطه ی مستقیم دارد ، یعنی هرچه معرفت کامل تر گردد بنده به مرتبه ی بالاتر از یقین دست می یابد تا این که در نهایت و در مرتبه ی آخر

یعنی حق یقین به بالاترین حد معرفت یعنی مشاهده ذات حق تعالی و وصال او نائل می گردد .

اخلاص از دیگر آثار معرفت است که در اصطلاح صوفیان "از غیر دوری گزیدن و روی دل با حق داشتن است ." و در مورد رابطه نزدیک اخلاص و معرفت می توان به فرموده پیامبر اکرم اشاره کرد که می فرمایند : " مَنْ أَخْلَصَ اللَّهَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ . "

و عرفا معتقدند اخلاص سری از اسرار خداوند است که حق تعالی در دل هر بنده ای که بخواهد قرار می دهد و نتیجه ی دوستی ، معرفت و بندگی خداوند است و می گویند اخلاص هم چون آتشی در دل بنده ی مومن است و هر چه در آن سینه غیر از حق باشد می سوزاند .

ایمان قلبی از دیگر آثار و نشانه های معرفت است که عرفا بر آن تأکید بسیار دارند و معتقدند ایمان واقعی از معرفت بنده سرچشمه می گیرد چنانچه حضرت علی -علیه السلام- می فرمایند : " ایمان معرفت به دل است و اقرار و اعتراف به زبان و عمل به اعضاء و ارکان " عرفا ایمان را چون نوری می دانند که قلب بنده را روشن می کند و عوالم غیب را بر او متجلی می سازد . اقرار به توحید و یگانگی خداوند نیز از ثمرات معرفت خداوند است چنان چه حضرت علی (ع) می فرمایند : " أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ "

عرفا نیز توحید را مایه ی دین و اولین گوهر از صدف معرفت می دانند چرا که در اول قدم از شناخت خداوند ، بنده یکتایی خداوند را درک می کند و آن را اقرار می کند . ذکر و یاد خداوند نیز در اثر معرفت بنده حاصل می شود : "فأُدْغِرُونِي دُكْرُكُم" . عرفا معتقدند هنگامی که ذکر حقیقی در دل و جان بنده جای بگیرد ، خداوند نیز او را یاد می کند و با دوام آن ، ذاکر و مذکور یکی می شوند و این مستولی شدن ذکر بر بنده از آثار و نشانه های معرفت خداوند است .

انس و قرب حق - تعالی- که نصیب بنده ی عارف می شود از آثار دیگر معرفت است . هر چه قدر معرفت بیشتر گردد ، قرب بنده به خداوند نیز بیشتر می شود و این موضوع همواره مورد توجه و تاکید عرفا بوده است و به آن اشاره شده است .

تقوی نیز از آثار معرفت و ایمان به خداست و عرفا می گویند : تقوی شکر معرفت است و هنگامی که بنده، عارف به وجود کردگار خود می گردد همواره در پرهیز و دوری از موانعی است که او را از معبود خود دور می کند .

و از دیگر آثار معرفت که می توان به آن ها اشاره کرد : استسلام ، توکل ، صبر ، فناء فی الله ، رسیدن به مکاشفه و معاینه است که در متن گفتار به آن ها پرداخته شده است

## مفهوم علم ، معرفت و عرفان

معرفت در لغت به معنای شناختگی و شناسایی است و در اصطلاح باز شناختن معلوم مجمل در صور تفصیل است ، که در این صورت لازم می آید که علم مقدمه معرفت باشد و مرتبه او قبل از معرفت .

علم در لغت به معنای دانستن ، یقین کردن و دریافتن است و در اصطلاح معرفت دقیق و با دلیل بر کیفیات معینه و یا حضور معلوم نزد عالم تعریف شده است .<sup>۱</sup>

علم و معرفت از جهت مفهوم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند از جمله آنکه معرفت در امور جزئی و بسیط و علم در امور کلی و مرکب استعمال می گردد ، بدین سبب است که نسبت به خداوند معرفت الله می گویند اما علمت الله را جایز نمی شمرند چرا که ذات خداوند نه مفهوم کلی است و نه مرکب بلکه مجرد و بسیط است .

و معرفت ربوبیت عبارت بود از باز شناختن ذات و صفات الهی در صور تفصیل احوال و حوادث و نوازل، بعد از آنکه برسبیل اجمال معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست سبحانه .

پس از بیان مفهوم علم و معرفت لازم به ذکر است آنچه صوفیان معرفت الله دانسته و از ویژگی های خود می دانند ، در زبان یونانی مرادف کلمه ی گنوسیس ( gnosis ) است که معنایش علم بی واسطه و ناشی از کشف و شهود است .<sup>۲</sup>

این معرفت از طریق قلب و بدون اتکا بر عقل و استدلال حاصل می شود که نهایت آن وصال به ذات یا صفات حق است .

سرچشمه ی این معرفت از نظر عرفا قلب و دل پاک است ، باید این قلب چون آینه ای باشد که جمیع صفات الهی در آن جلوه گر شود و هر قدر قلب عارف پاک تر باشد این انعکاس بیشتر است ، که البته پاک شدن قلب موقوف فضل الهی و نتیجه ی فیض خداوندی است که عرفا آن را توفیق می گویند .

مجاهده و طلب و سعی در تکمیل نفس و تصفیه ی باطن نیز قلب صوفی را پاک و پذیرای فیض های الهی می کند که آن نیز بر اثر عنایت خداوند است .

معرفت عارف از درون بینی و کشف و شهود بدست می آید و این طریق است که صوفی را مستقیماً به معرفت خدا می رساند . این علم نتیجه ی بحث و درس نیست بلکه عنایت و توفیق حق آنرا به مستعدان عطا می کند . نور رحمت الهی که به قلب سالک قابل و مستعد تابیده می شود جمیع حواس و تعینات او را در این انعکاس محو و نابود می کند و از این جاست که جنید بغدادی گفته است : *مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ* .<sup>۳</sup>

و در نهایت باید گفت معرفت اساس عرفان همه ی ادیان است و با وجود تأثیری که ریاضت در نیل به نجات دارد ، نجات واقعی انسان به ریاضت نیست بلکه به معرفت است . مثلاً در دین بودا اهواء انسانی وقتی به کل ریشه کن می شود که انسان به مدد معرفت ، به آزادی روحی دست می یابد و نفس خود را نابود می کند<sup>۴</sup> . این معرفت هم نوعی مکاشفه است مبتنی بر شهود و اشراق روحانی .



## عرفان

عرفان را به زبانهای اروپایی (مستیک) *mystic* و روش آن را (مستیسیم) *mysticism* می نامند که از یک کلمه یونانی اشتقاق یافته است.<sup>۵</sup>

مفهوم این کلمه به معنی امر مرموز، پنهانی و مخفی است و اصطلاحاً به جنبه ی دینی خاصی اطلاق می گردد که در آن ارتباط مستقیم و شخصی و فردی انسان با خداوند جهان و اتصال به او وجود دارد و وصول آدمی را با آفریدگار عالم از راه آن چه که اصطلاحاً شهود و تجربه ی باطن و حال نامیده می شود، جایز می شمارد.

اما کلمه ی عرفان در فرهنگ اسلام به معنی شناختن و باز شناختن آمده است (حدیث *مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ*) و در لغت نامه ها به معنی علم و دانش تفسیر گردیده است.

اساس عرفان از جهت نظری اعتقاد به امکان ادراک حقیقت از طریق علم حضوری و اتحاد عارف و معروف است، و از جهت علمی عبارت از ترک رسوم و آداب ظاهری و تمسک به زهد و ریاضت و گرایش به عالم درون است.

عرفان، معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف ناپذیر که در آن حالت برای انسان این حس پیش می آید که ارتباطی مستقیم با وجود مطلق یافته است و این احساس درونی را عارف با ذوق و وجدان درک می کند.

در آغاز ، مفهوم عرفان و عبادت و زهد چندان از یکدیگر جدا نبودند ، ولی به تدریج میان آنها جدایی افتاده و هریک از عارف ، عابد و زاهد معنی خود را یافتند .  
عرفان به مفهوم عام آن با همه ی ادیان و مذاهب سازش دارد و راه عرفان راهی است که به صورتهای گوناگون در میان تمام اقوام جهان و ادیان وجود دارد .  
پس عرفان به معنی مصطلح آن روش و راهی است که با آن حقیقت را می توان از طریق کشف و شهود و با ریاضت و تزکیه ی نفس درک کرد و مقصود و مقصد عارف در سیر و سلوک فقط خداوند است .

از آنجا که بهترین معرف عرفان واقعی ، گفته های باحال و مؤثر خود بزرگان صوفیه است که زمینه را برای درک حقیقت احوال آنها مهیا می سازد ، در اینجا سخنان عرفای معروف از ابتدای تصوف تا قرن ششم را در باب معرفت نقل می کنیم ، تا مفهوم آن بهتر بررسی شود .

ذوالنون مصری ( وفات ۲۴۵ ) از نخستین صوفیانی است که در باره ی معرفت به بحث نظری و دقیق پرداخته است و بیشترین تأثیر را بر تکوین اندیشه های صوفیانه داشته است .<sup>۶</sup>

جامی درباره اش می گوید : " او امام وقت و یگانه روزگار و سر این طایفه است و همه را نسبت و اضافت به اوست ."<sup>۷</sup>

ذوالنون در باره ی معرفت می گوید : " حقیقت معرفت اطلاع خلق است بر اسرار به مواصلت لطائف انوار ."<sup>۸</sup>

او معرفت را بر سه وجه می داند : معرفت توحید که عامه ی مؤمنان راست و معرفت حجت و بیان ، که مخصوص حکما و بلغا است و دیگر معرفت صفات وحدانیت که برای اهل ولایت است ، جماعتی که بر دلهای خویش شاهدند.<sup>۹</sup>

از دیگر عرفای نخستین حسن بصری ( وفات ۱۱۰ ) می باشد که شاید بتوان او را بنیانگذار مکتب بصره در زهد و تصوف نامید<sup>۱۰</sup> . او می گوید : " معرفت آنست که در خود ذره ای خصومت نیابی . " <sup>۱۱</sup>

ابو سلیمان دارانی ( وفات ۲۱۵ ) نیز معتقد است: " معرفت به خاموشی نزدیکتر است که به سخن گفتن . " <sup>۱۲</sup> از او از حقیقت معرفت پرسیدند و گفت : " آن است که مراد جز یکی نبود در دو جهان . " <sup>۱۳</sup>

بایزید بسطامی ( ۲۶۱ ) از عرفای بزرگی بود که او را واضع مذهب فنا می دانستند . او اندیشه ی وحدت وجود را که در زمان ساسانیان در ایران رواج داشت وارد تصوف اسلامی کرد . <sup>۱۴</sup> وی درباره ی معرفت می گوید : " معرفت آنست که بشناسی که حرکات و سکنت خلق به خدای است " <sup>۱۵</sup> گفتند : " مرد کی می داند که به حقیقت رسیده است ؟ " گفت : " آنوقت که فانی گردد در تحت اطلاع حق و باقی شود بر بساط حق بی نفس و بی خلق . پس او فانی بود و باقی ، و باقی بود و فانی ، و مرده ای بود زنده ، و زنده ای بود مرده ، محجوبی بود مکشوف و مکشوفی بود محجوب . " <sup>۱۶</sup>

جنید بغدادی ( وفات ۲۹۷ ) که او را "سید الطائفه" و "طاووس العلماء" می گفتند اولین کسی بود که شروع به تعلیم علم منظم تصوف کرد و در تصوف نظری و اساس آن سهم

عظیمی داشت. وی در باب معرفت می گوید: " معرفت گشتن سر است میان تعظیم حق تعالی از احاطت و اجلال حق تعالی از درک."<sup>۱۷</sup> و معرفت را پرداختن به خدا می داند و می گوید: " معرفت مشغولی است به خدای تعالی" و نیز: " معرفت مکر خدای تعالی است" یعنی هر که پندارد که عارف است ممکور است.<sup>۱۸</sup>

جنید معتقد به دو نوع معرفت است: تعریف و تعرف. در طریقه تعرف، خداوند چنان انسان را بخود مشغول می کند که بغیر او نپردازند و او را هم به وی بشناسند، و در تعریف با نشان دادن آیات و دلایل و از طریق واسطه، بنده را به خود شناسا می گرداند، که البته در دو طریق نیز عنایت خداوندی دلیل کسب معرفت است.<sup>۱۹</sup>

سهل تستری ( وفات ۲۸۳ ) عارف بزرگ و شاگرد ذوالنون مصری، معتقد است هنگامی که بنده به جهل خود عارف شود به معرفت می رسد و پی می برد که اسباب معرفت بنده نیست و می گوید " معرفت آنست که به جهل خود عارف شوی"<sup>۲۰</sup> پس از آنجا شناخت حاصل می شود که حق تعالی تعریف کرد.

ابو سعید خراز ( وفات ۲۸۹ ) نیز گوید " معرفت از عین جود آید و بذل مجهود"<sup>۲۱</sup> منصور حلاج ( وفات ۳۰۹ ) عارف نامی می گوید " معرفت عبارتست از دیدن اشیاء و هلاک همه در معنی" و نیز گفت: " چون بنده به مقام معرفت رسد بر او وحی فرستند و سر او گنگ گردانند تا هیچ خاطر نیابد او را مگر خاطر حق"<sup>۲۲</sup>

شبلی ( وفات ۳۳۴ ) را پرسیدند از معرفت و گفت " اولش خدای بود و آخرش را نهایت نباشد"<sup>۲۳</sup> و گفت " حقیقت معرفت عجز از معرفت است و نیز معرفت دوام حیرت است"<sup>۲۴</sup>

ابن عطاء ( وفات ۳۰۹ ) گوید : " معرفت دو قسم است ، یکی معرفت حق و دیگری معرفت حقیقت " . اما معرفت حق ، شناخت یگانگی و یکتایی اوست که خلق می شناسند از اسامی و صفات و معرفت حقیقت حق و خلق را طاقت آن نیست و حدود عظمت و کیفیت او کس را به آن ادراک نیست و احاطت را به آن راه نیست .<sup>۲۵</sup>

هجویری ( وفات ۴۶۹ ) ضمن اینکه قیمت وجود هر کس را به اندازه ی معرفت او می داند معتقد است ، معرفت حیات دل بود از حق و اعراض سرّ از جز حق " او معرفت خدا را دو گونه می داند ، علمی و حالی . علما صحت علم را به خدا معرفت می دانند و عرفا صحت حال را به خدا معرفت می خوانند .<sup>۲۶</sup>

امام محمد غزالی ( وفات ۵۰۵ ) کلید معرفت خداوند را ، معرفت نفس انسان می داند و نفس انسان را چون آینه ای می داند که چون بنده در وی نگردد ، حق را می بیند " *اعرفْ نفسکْ تعرفْ ربکْ* " و می گوید " آدمی از ذات خویش ، هستی حق - سبحانه تعالی - را بشناسد و از صفات خویش صفات حق - سبحانه و تعالی - بشناسد و از تصرف در مملکت خویش - و آن تن و اعضای ویست - تصرف حق در جمله عالم بشناسد .<sup>۲۷</sup> و در این هنگام به معرفت ذات و صفات و افعال حق رسیده است .

امام قشیری ( وفات ۴۶۵ ) معتقد است که در نزد عارفان معرفت صفت کسی است که اسماء و صفات خدا را بشناسد و همراه این شناخت ، از خوی های بد دست کشد و با خدا صدق در معاملت داشته باشد و همواره دلش بر درگاه حق حاضر باشد و از اندیشه های بد به دور باشد و از آفات نفس گریزان شود و با خلق بیگانه و با خدای آرام گیرد و